«بررسی تطبیقی آرمانشهر در اشعار سهراب سپهری و نازک الملائکه»

دکتر زهرا رجبی*
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک
سمیه آذر**

چکیده

این پژوهش به شیوهٔ تطبیقی و بر اساس رویکرد اسلاوی به تبیین ویژگیهای آرمانشهر در شعر سهراب سپهری و نازک الملائکه دو شاعر فارسی و عرب زبان پرداخته و وجوه اشتراک و تفاوت آنها را با توجه توصیف‌های دو شاعر در سطح محتوایی بررسی و تحلیل کرده است.

نتایج پژوهش گویا است که هر دو شاعر برای گریز از واقعیت جامعهٔ خویش به آرمانشهر تخیلی و شاعرانهٔ خود پناه برده‌اند و به سبب اینکه گرایشهای رمانتیستی و اوضاع اجتماعی مشابهی داشته‌اند در آرمانشهر هر دو درونمایه‌های مشترکی چون گریز از فقر و ظلم و توجه به دنیای کودکی، طبیعت و روستا دیده می‌شود؛ اما گرایشها و تجربه فردی متفاوت دو شاعر، آرمانشهر نازک را نزدیکتر به واقعیت کرده و به آن جنبهٔ ملی و اجتماعی- اخلاقی بخشده و آرمانشهر سهراب را بیشتر رمزگونه، عرفانی- اخلاقی و فرا ملی و جهانی کرده است.

کلیدواژه‌ها: شعرسهراب سپهری، شعرنازک الملائکه، شعر معاصرایران و عرب، آرمانشهر در شعر معاصر ایران و عرب.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۹/۲۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۷/۷

* نویسنده مسئول: z-rajabi@araku.ac.ir
**مربی پیام نور استان فارس، واحد گله دار

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

۱. مقدمه

با اینکه نشانه‌های آرمان خواهی و جستجوی کمال مطلوب بین تمام اقوام تمدن بشری وجود داشته است و«نمی‌دانیم چه کسی در چه زمانی اولین بار یک زندگی بهتر را خیال‌پردازی کرده است، باید اعتماد کنیم که در فرهنگهای مختلف، افراد مختلف اولین تخیلاتی را نوشتند که باقی مانده است و در آثاری که در ادوار بعد نوشته شد، ثبت شده و به دست ما رسیده است» (sargent, 2010: 4). با وجود این از زمانی که در قرن ١٦م توماس مور[1] فیلسوف و نویسنده انگلیسی برای این تخیلات اصطلاح اتوپیا[2] را ابداع کرد بتدریج در حوزه‌های مختلف علوم انسانی چون روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم‌سیاسی، فلسفه و ادبیات راه یافت و باعث شد مطالعات اتوپیایی«حوزهٔ مطالعاتی عجیب و گزینشی باشد و دامنهٔ متخصصان آن از فلاسفهٔ سیاسی و اجتماعی به حوزهٔ فکر منتقدان ادبی و نظریه‌های معماری و برنامه‌ریزی گسترده شده باشد» (Goodwin, 2001: 1). همین امر سبب شده است اصطلاح اتوپیا مفهومی شناور باشد که گاه به معنی تصوری از نظامهای اجتماعی خوب و گاه خیالی از کمال مطلوب دست‌نیافتی و فرافکندن تخیل بر واقعیت خارجی است (مانهایم، ۱۳۸۰: ۲۵۷). یکی از بهترین نمودهای دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ اتوپیا در هر عصر را می‌توان در آثار ادبی آن دوره یافت؛ چنانکه میشل فوکو[3] فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، معتقد است که آثار هنری می‌توانند تمام فضای فکری و فرهنگی دوره خود را منعکس کنند (رامین، ۱۳۸۷: ۵۸۳). این پژوهش بر آن است که مفهوم آرمانشهر را در شعر سهراب سپهری و نازک الملائکه دو شاعر ایرانی و عراقی بررسی کند که هر دو از چهره‌های مطرح ادبیات معاصر خود هستند؛ تا دریابد که ویژگی شهر آرمانی مدنظر هر یک از آنها چگونه است و اینکه چه نقاط اشتراک و افتراق قابل ملاحظه‌ای از این نظر دارند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

از پژوهشهای مرتبط با این پژوهش، مواردی قابل ذکر است: در پژوهش «بررسی و مقایسه آرمانشهر سهراب سپهری و پاد آرمانشهر طاهره صفارزاده» (حریری و ضیائی علیشاه، ۱۳۹۱) به برخی مفاهیم آرمانشهری سهراب اشاره شده است. در پژوهش

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

«سمبل‌های آرمانشهر در شعر معاصر عربی و فارسی» (معروف و نعمتی، ۱۳۹۲)، برخی سمبل‌های کلان مشترک چون زادگاه و وطن، نمادهای تخیلی و رمانتیک و آرمانشهر مهدویت در شعر تمام شاعران مطرح معاصر فارسی و عربی بیان شده است. در پژوهش «آرمانشهر در اندیشهٔ فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» (حیدری و زارع، ۱۳۹۲)، مفاهیم مشترکی چون غربت عاطفی، مکانی، روحی؛ طرح مشکلات زنان و جامعه و برخی از ویژگیهای مشترک شهر آرمانی دو شاعر بررسی شده است. در پژوهش «بررسی تطبیقی آرمانشهر در اندیشهٔ فریدون مشیری و نازک الملائکه» (نورایی و جهانی، ۱۳۹۳)، مفاهیم مشترکی چون عدالت، جنگ، خشونت، خودکامگی، عشق و ارتباط با طبیعت در شعر دو شاعر بررسی شده است. بنابراین، تاکنون پژوهش مستقلی به مفهوم آرمانشهر در شعر سهراب و نازک الملائکه نپرداخته است؛ ضمن اینکه مبنای غالب این پژوهشها بر یافتن مفاهیم مشترک در کل اشعار دو شاعر است که به‌زعم نگارندگان این کار صحیح نیست؛ بویژه که اغلب به پیداکردن چندین نمونه از خلال کل اشعار دیوان شاعران و بیان یک عنوان کلی برای آنها بسنده شده و کمتر تفاوتها و شباهتها جداگانه تحلیل و بررسی شده است و معمولاً این کار در قسمت نتیجه گیری و به‌صورت چند عنوان و گزاره کلی ارائه شده است. هم‌چنین در هیچ پژوهشی تاکنون به بحث ارتباط مفهوم آرمانشهر با ادبیات اشاره نشده است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش به شیوهٔ تطبیقی و براساس مکتب ادبیات تطبیقی اسلاوی (مکتب کشورهای اروپای شرقی) انجام شده است. اساس این مکتب بر «بررسی روابط ادبیات [فرهنگهای] مختلف بر اساس نقاط مشترک و مشابه میان آنها است [و معتقد است وجود] این نقاط مشترک تحت تأثیر از بسترهای اقتصادی و اجتماعی مشترک و تأثیر آنها بر ادبیات و هنر آن فرهنگها بوده است» (علوش، ۱۹۸۷: ۱۲۷؛ عبود، ۱۹۹۹: ۱۰۸). از این رو در این مکتب «متون ادبی را از بافتهای تاریخی خود جدایی‌ناپذیر می‌دانند؛ نقش مؤلف کاملاً نادیده گرفته نمی‌شود» (ویلم برتنز، ۱۳۸۸: ۲۲۲). بنابراین از آنجا که در این مکتب متون ادبی بخشی از یک نظام فرهنگی، سیاسی، اجتماعی است، در این پژوهش

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

به وقایع سیاسی- اجتماعی زندگی دو شاعر پرداخته شده است. از سویی از آنجا که نمودهای جزئی و ابیات پراکنده از آرمان‌طلبی و خواستن کمال مطلوب اخلاقی و اجتماعی به‌عنوان جزئی از دنیای آرمانیدر دیوان تمام شاعران وجود دارد، مبنای اصلی بررسی در این پژوهش دفتر حجم سبز سپهری و اشعاری از نازک الملائکه است که محتوای تمام یا غالب آنها از ابتدا تا انتها مشخصاً آرمانشهری است و مشخص است قصد شاعر از سرودن آنها ترسیم جهانی آرمانی بوده است و نه آوردن ابیات و شواهد پراکنده از خلال کل اشعار دو شاعر.

٤. مفهوم اتوپیا

واژۀ اتوپیا (utopia)، که در زبان فارسی به‌صورت «آرمانشهر»، «مدینه فاضله»،«ناکجا آباد»،« شهر خدا»،«داد شهر (مدینه عادله)»،«پردیس» و «لا مکان» به‌کار رفته، ابداع توماس مور است که «برگرفته از لغت یونانی topos به معنی «جا/ مکان» است و حرف u در پیشوند «ou» به معنی «نه» و «نیست» است؛ در نتیجه، لغت اتوپیا که در ساده‌ترین شکل آن به معنی «هیچ‌جا»«ناکجا» است برای اشاره به «مکان خوب ناموجود» به‌کار می‌رود» (Sargent, 2010: 8). در اصطلاح،« اتوپیا یک واژۀ جهانی برای کمال مطلوب، خواه دست‌یافتنی یا دست‌نیافتنی در خلال آرزوها و خیالات جامعه است که ک جامعه کامل را می‌سازد» (Ashcroft, 2017: 1).

با اینکه آرزوی دیرینۀ یافتن مأمنی امن و گاه مقدس قرنها موضوع عمومی ادبیات بوده است، کهن‌ترین اثر آرمانشهری که به دست ما رسیده به سرزمین سومر و افسانۀ گیلگمش و پس از آن ادویسه هومر مربوط است که شرح سفرهایی برای جستجوی جهانی آرمانی و آرمانشهری است (Laing & Frost, 2014: 211; Schonpflug, 2008: 86). اولین بار افلاطون بود که این مفهوم را به‌طور جدی مطرح کرد. او هر چند واژۀ اوتوپیا را به‌کار نبرده است در رساله جمهوری و بخشهایی از تیمائوس و کریتیاس به‌طور دقیق جامعه‌ای آرمانی را تصویر می‌کند که حاکم آن فیلسوف- شاه است و مطلوب آن فضیلت‌های چهارگانۀ حکمت، شجاعت، خویشتن‌داری و عدالت است (گاتری، ۱۳۷۸: ۹۸). در سراسر قرون وسطی الگوی اصلی متفکران در طراحی آرمانشهرها، جمهوری

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

افلاطون و آموزه‌های مسیحیت است که نمونهٔ برجستهٔ آن «شهر خدا» اثر قدیس آگوستین[٤] است؛ شهری آرمانی که در زمین نمی‌توان از آن سراغ گرفت ولی موفقیت و محرومیت انسان از ورود به آن به زندگی در این دنیا منوط است؛ زیرا انسان در این کره خاکی مسافر و مهاجری است و باید بعد از طی زمان مقرر به بهشت جاودانی منتقل شود (بارنر، ١٣٥٤: ٢٢٣). در دوره رنسانس با آغاز رشد علم و انسانگرایی و انسان‌مدار شدن مذهب، توماس مور واژهٔ «اتوپیا» را در کتابی به همین نام به‌کار برد. اتوپیای انسان‌گرایانهٔ او شامل دو کتاب است: کتاب اول، تحلیلی خرده‌بین و دادخواستی پر شور بر ضد وضع اجتماعی و اقتصادی حاکم بر اروپا است و کتاب دوم روایتگر بهترین وضع اجتماعی در قالب شهر «آبرکسا» است (مور، ١٣٦١: ١٦). پس از آن در دوران انقلاب صنعتی و مدرنیسم تا نیمهٔ قرن ١٩ میلادی متناسب تحولاتی سیاسی- اجتماعی و رشد علم و فناوری و تحت تأثیر از متفکرانی چون مارکس[٥] و انگلس[٦] اتوپیاهای علمی- تخیلی و سوسیالیستی- تخیلی به‌وجود آمد. سپس، در عصر پست مدرن با شکست مارکسیست و کمونیست و هشدار دادن متفکرانی چون بیکن[٧]، فوکویاما[٨] و هانتینگتون[٩] نسبت به اینکه رشد سریع علم و فناوری، که ویرانی بنیادهای انسانی- اخلاقی- اجتماعی و طبیعت را به همراه داشته است پیامدی جز جنگ و درگیری نخواهد داشت، کم‌کم طرحهای اتوپیایی رنگ باخت و دیستوپیاها یا ویرانشهرها گسترش یافت (رامین، ١٣٨٩: ٦٥). در مجموع باید گفت، به‌رغم تمام تحولاتی که آرمانشهرها در طول تاریخ و در آثار اقوام مختلف داشته‌اند، همهٔ آنها یک نقطهٔ مشترک دارند و آن این است که اگر چه«فرم تخیلی، محتوا، و کارکرد مدل‌های مختلف آرمانشهر متفاوت است، یکی از عناصری که همیشه ثابت می‌ماند، تمایلی است که [خود را] به شیوه‌های مختلف از هجو و تمسخرکردن آنچه موجود است تا خیالپردازی دربارهٔ جهانی کامل نشان می‌دهد» (Dubois, 2012: 14).

٥. آرمانشهر در ادبیات

با توجه به محتوای بین‌رشته‌ای مفهوم اتوپیا نظریه‌های متفاوت و گاه متناقصی در رشته‌های مختلف علوم انسانی دربارهٔ آثار آرمانشهری مطرح شده است که این پژوهش

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

مجال پرداختن به آنها نیست؛ اما همین نظریه‌پردازان دربارهٔ چگونگی ارتباط ادبیات و مفهوم آرمانشهر و نمود آن در ادبیات نیز اختلاف نظر دارند؛ برای مثال، گان[10] پیوند ادبیات و آرمانشهر را در ماهیت طنزآمیز واژه و مفهوم اتوپیا می‌داند.

> اتوپیا به معنی «هیچ- جا» است؛ اما از آنجاکه این تعبیر، روش ساختن جامعه‌ای بهتر را توصیف می‌کند، معنی «جای خوب» یا «مکان زیبا» گرفته است؛ مکان خوبی که مکان نیست؛ طنزی که به‌طور تلویحی در تمام تصورات آرمانشهری وجود دارد و البته طنز بخشی از نتایج ضروری روایت است (Gunn, 2002: 24).

فرای[11] معتقد است آرمانشهر به وجهی ذهنی در پیوند با ادبیات است؛ زیرا «اتوپیا اسطوره‌ای ذهنی است اما نظریه‌ای برای پیوند با حقایق اجتماعی نیست؛ [بنابراین] اتوپیا به‌عنوان ادبیات، تقلیدی از زندگی در حد غایی خود نیست» (Duobis, 2012: 15)؛ حال اینکه از نظر دریدا[12] ادبیات در ذات خود اتوپیایی است؛ زیرا ادبیات فضایی است برای مفروض‌کردن افکاری که تاکنون واقعیت نداشته، و مجالی است برای مباحثه بین واقعیت مکان و ساختارهای موجود اجتماعی و افکاری که آن مکان و ساختارها را بهبود می‌بخشد. پس اتوپیا «نا- مکان»، «مکان بی‌مکان» است که در تخیل بشر وجود دارد. به همین سبب دریدا مفاهیمی مثل عدالت، دموکراسی و ادبیات را اتوپیایی می‌داند از این حیث که از «نا- مکان» یا «هیچ- جا»، نشان می‌دهند که مفاهیمی غیرمکانی و غیرزمانی هستند (Griffin & Moylan, 2007: 45-49).

ریکور[13] نیز با تعریف آرمانشهر به«فرافکندن خیال به خارج از واقع و در جایی دیگر و زمانی دیگر که یک نامکان است» (ریکور، ۱۳۸۱: ۹۹)؛ جوهر آرمانشهر را خیال می‌داند. او معتقد است «کارکرد اتوپیا به‌عنوان شکلی از تخیل باید برقرارکردن ارتباط نزدیک بین ناموجود و ممکن باشد» (Ritivoi, 2006: 63)؛ همین پیوند ذاتی بستر مناسب طرح مفاهیم آرمانشهری است؛ چنانکه به گفتهٔ ثروت نیز دو اصل مطرح در آرمانشهر یعنی «گریز از واقعیت و سفر بر روی بالهای خیال» و «آنچه باید باشد به جای آنچه هست»، مجال خوبی برای طرح آرمانشهر در ادبیات است (ثروت، ۱۳۸۵: ۸۸). از آنجاکه این دو اصل از تمنیات عمیق بشری است، خوانندگان را مجذوب خود می‌کند. در همین راستا، وگنر[14] نیز بر آن است که متنهای اتوپیایی «به خوانندگان امکان

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

می‌دهد تا جهان را به شیوه‌ای نوین درک کنند و آنها را به خلق و خوهایی مجهز می‌کند که لازمهٔ زندگی در محیط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نوظهور است» (مرندی،۱۳۹۰: ۷۹). در مقابل، پوپر[۱۵] با طرح آرمانشهرها توسط هنرمندان موافق نیست به این سبب که طرحهای «ناکجا آبادی» واقع‌بینی انسان‌ها را می‌کاهد؛ حال اینکه «نمی‌توان زندگی انسانها را وسیلهٔ برآورده‌شدن کام هنرمندان برای بیان [افکار و عواطف] قرار داد.... بهتر است به هر کس اجازه دهیم خودش زندگی خودش را طراحی کند» (پوپر، ۱۳۸۰: ٦٦). چنانکه مشخص است، هر یک از متفکران غربی با توجه به گرایشهای سیاسی و اجتماعی خود ارتباط آرمانشهر و ادبیات را ارزیابی کرده‌اند؛ چنانکه در جهان اسلام نیز اندیشمندانی چون فارابی، ابن‌سینا، ابن‌خلدون، خواجه‌نصیر و سهروردی تفکرات آرمانشهری سیاسی و اجتماعی متفاوتی داشته‌اند (رک: اصیل، ۱۳۹– ١٦٥: ۱۳۸۱)؛ اما به‌رغم تمام این مناقشات همواره آثار آرمانشهری در ادبیات تمام اقوام خلق شده و جزئی از تاریخ ادبیات و فرهنگ آنها شده است. از شخصیت‌های کلاسیک ادبیات ایران، که تفکرات آرمانگرایی خود را در آثار ادبی خود بیان کرده‌اند، فردوسی، سنایی، سعدی، مولوی و نظامی قابل ذکر است؛ چنانکه سعدی در بوستانش با ترسیم دنیایی پر از ایمان، صفا، راستی، عدل، روشنی و حقیقت تصویری از عالم آن چنانکه باید باشد، می‌آفریند (یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۰) و نظامی در دنیای پر آشوب درگیر با جنگهای صلیبی و مخالفان آنها، می‌کوشد با تخیلش جهانی فارغ از بی‌رسمی‌ها و پریشانیها بیافریند (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۲۸٦). در جهان عرب نیز بارزترین شاعران آرمانگرا در ادبیات کلاسیک عرب ابوالعلای معری و متنبی هستند. کوششهای متنبی و نزدیک‌شدن او به سیف‌الدوله همدانی به‌عنوان شخصیت آرمانی، در واقع در راستای آرمانگرایی او و رسیدن خود و قوم عرب به وضعی آرمانی بوده است و شاید بتوان گفت مدائح او در واقع مدح انسانهای مثالی باشد تا ممدوح واقعی. جامعهٔ آرمانی ابوالعلاء معری نیز در رسایل و نثرهایش بویژه آنجا که حاکمان ظالم و جامعه خود را نقد می‌کند بخوبی نمود یافته است (ابوحاقه، ۱۹۸۹: ۸۹؛ زرق، ۲۰۰٦: ۳۰). مبرهن است که این جریان آرمان‌خواهی با تمام تحولات و فراز و فرودش در هر دو قوم تا به امروز ادامه داشته است بویژه که

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

شاعران امروز بیش از گذشته نسبت به شرایط جامعه واکنش نشان می‌دهند و هنرشان را برای خدمت به جامعه و انسانیت به‌کار می‌برند.

لازم به ذکر است که نظریه‌پردازانی چون سارجنت عموماً آرمانشهر در تاریخ تمام اقوام را دو نوع می‌دانند: اتوپیایی که بر لذتهای جسمانی مبتنی است که در مرکز آن غذا، شراب و بعضاً لذت جنسی بی‌قید و فراوان است و اتوپیایی که به نوعی بر ساختار اجتماعی تأکید می‌کند. او آرمانشهر نوع اول را اتوپیای رهایی و اتوپیای جسم می‌داند که در لذتهای ذکر شده در بهشت عدن کتاب مقدس و داستانهای یونانی ریشه دارد و منشأ اتوپیای دوم را فکر بهشت زمینی و عصر طلایی بشر در دوران باستان می‌داند (Sargent, 2010: 12). بر همین اساس او بین دو مفهوم اتوپیا و اتوپیانیسم تمایز قائل است. بر این اساس که «اتوپیا را «جامعه‌ای ناموجود که با جزئیات قابل توجهی توصیف شده و در زمان یا مکان قرار گرفته است» و اتوپیانیسم را «رؤیایی جمعی» می‌نامد» (Ashcroft, 2017: 5).

٦. نازک الملائکه و سهراب سپهری

با اینکه «توضیح اثر بر حسب شخصیت و زندگی نویسنده از کهن‌ترین روشهای تحقیق ادبی است» (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ٧٤) که البته امروزه برخی از منتقدان آن را می‌پذیرند و برخی نه؛ از آنجا که آرمانشهرها سامانه‌های اعتقادی یا جهان‌بینی گروه‌هایی هستند که از تحقق کامل علایق اجتماعی خود بازمانده‌اند در هر نوع مطالعه دربارهٔ آرمانشهر باید به اوضاع اجتماعی آن توجه کرد (Jacoby, 2005:x preface & Ashcroft, 2017: 8). از سویی، نظر به اینکه هیچ مدرکی دال بر تأثیر و تأثر این دو شاعر بر همدیگر طی زندگیشان وجود ندارد براساس اصول ادبیات‌تطبیقی اسلاوی، اوضاع اجتماعی- سیاسی دو شاعر بررسی می‌شود.

٦-١ زندگی و شعر نازک الملائکه (۱۹۲۳- ۲۰۰۷م /۱۳۰۱- ۱۳۸۵ش)

نازک الملائکه شاعر عراقی، مبتکر و بانوی شعر نو و معاصر عرب (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳۰) در سال ۱۹۲۳ در خانواده‌ای ثروتمند و از پدر و مادری شاعر، که منزلشان محفل ادبا و شعرا بود، متولد شد (سامرایی، ۱۹۷۵: ۱۰). پس از پایان دبیرستان وارد دانشکده

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

هنرهای زیبا شد و اصول موسیقی و نواختن چنگ را فرا گرفت و پس از آن در دانشسرای عالی بغداد در رشته ادبیات عرب فارغ التحصیل شد و چندین سال در امریکا به تحصیل و تحقیق در رشته نقدادبی و ادبیات‌تطبیقی پرداخت. آشنایی با ادبیات غرب بویژه شاعرانی چون «شلی»[16]و«کیتس»[17]سبب گرایش او به مکتب رمانتیسم شد و فضای شعر او را به «جستجوی چیزهای نایافتهٔ دور دست با همان حالات عاشقانه رمانتیک» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳۷) تغییر داد. البته اوضاع اجتماعی- سیاسی عراق نیز در این گرایشهای رمانتیستی بی‌تأثیر نبوده است. کشور شاعر در سالهای کودکی و جوانی او مستعمره انگلیس بود و پس از آن نیز در سال ۱۳۳۲ به خانواده هاشمی دست‌نشاندهٔ استعمار سپرده شد (بیگدلی، ۱۳٦۸: ۲۹).

از طرفی در همین دوران (۱۹٤۰- ۱۹٤۵) جنگ جهانی دوم رخ می‌دهد که آثار آن را می‌توان در اشعار نازک دید. طی سالهای ۱۹٤۸- ۱۹۵۰ تا انقلاب سال ۱۹۸۵ در کشور عراق، که زیر چکمه‌های حکومت نظامی و ارتشی خاندان هاشمی دست‌وپا می‌زد، احزاب مجبور به سکوت و روزنامه‌ها و مجلات در شرف بسته شدن بودند (بقاعی، بی‌تا: ۸٦). از این‌رو، می‌توان در شعر او «چشم اندازی از مشکلات جامعه‌ای را دید که یک دختر روشنفکر بورژوا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم می‌توانسته است احساس و تصویر کند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳۷). با اینکه او طی این سالها در عراق نیست و به دلیل فعالیتهای سیاسی مجبور به ترک عراق شده است، از اجتماع و سیاست کشور خود غافل نبود و غربت رمانتیکی را انتخاب کرد و به شکلی غیرمستقیم به جامعه خود پرداخت (خلیل حجا، ۱۹۹۹: ۳۵۱؛ سامرایی، ۱۹۷۵: ۵۸).

٦-۲ زندگی و شعر سپهری (۱۳۰۷- ۱۳۵۹)

سهراب سپهری شاعر سبک نو، که شهرتش در ادبیات فارسی با شهرت نازک الملائکه در ادبیات عرب برابری می‌کند در سال ۱۳۰۷ در کاشان در خانواده‌ای ادب‌دوست زاده شد. او پس از پایان دورهٔ دبیرستان در دانشکدهٔ هنرهای زیبای تهران تحصیل کرد. سالهای کودکی سپهری مقارن با حکومت نظامی و استبدادی رضا خانی و اصلاحات همراه با رعب و وحشت بود. آغاز دوران جوانی او با ابتدای دوره محمدرضا شاه و

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

شکوفایی و رونق شعر و ادب در محافل ادبی و اجتماعی همزمان شد؛ اما خیلی زود با کودتای مسلحانه سال ۱۳۳۲ بار دیگر اختناق، یأس و نومیدی در دل شاعران راه یافت. سپهری برای آشنایی با هنر، فرهنگ و فلسفه سرزمین‌های دیگر سالها در کشورهای اروپایی و بویژه شرق سفر کرد که این امر ضمن اینکه دستاوردی غنی از فرهنگ و دانش برایش فراهم کرد، سبب شد تجربه‌های شعری سهراب از ابتدا تا انتها یکدست نباشد (عابدی، ۱۳۷۵: ۱۸– ۲۷؛ سپهری، ۱۳۷۹: ۹۱؛ سیاهپوش، ۱۳۸۵: ٢٤). در واقع با اینکه سهراب از ابتدا به گوشه‌گیری و انزوا میل داشت در مجموعه‌های آغازینش که سروده‌های دوران جوانی او است، اندوهی رمانتیک موج می‌زند که نشاندهنده تأثیر و همدلی شاعر نسبت به اجتماع و مسایل پیرامونش است (ترابی، ۱۳۷۵: ۱۹– ۲۱؛ سیاهپوش، ۱۳۸۵: ۱۴). او بینش خاص نسبت به آرمانهای انسانی و حتی خود انسان دارد. برداشت وی از جهان، مردم و طبیعت نوعی برداشت و نگاه تازه است که حاصل روح روستایی او و پیوند او با فلسفه شرق و عرفان بودایی و اسلامی، فرهنگ ایران باستان و فرهنگ عبری– مسیحی است (زرقانی، ۱۳۸۷: ٤٦٧؛ عماد، ١٣٧٦: ٨).

٦-۳ نقاط اشتراک دو شاعر

در دوران کودکی و جوانی هر دو شاعر اوضاع سیاسی– اجتماعی مشابهی در دو کشور حاکم بوده است. در گرایشهای فردی هر در دو شاعر نیز شیفتگی به هنر (موسیقی و نقاشی) و میل به عزلت و انزوا دیده می‌شود. از نظر فکری نیز هر دو شاعر علاوه بر وقایع جاری جامعهٔ عصر خود از فرهنگ و جریان فکری خارج از کشور خود نیز تأثیر پذیرفته‌اند. نازک طی اقامت خود در امریکا از ادبیات غرب تأثیر گرفته و اقامت در شرق سهراب را تحت تأثیر از تفکر و عرفان شرق کرده است. البته به‌رغم حضور در دو کشور مختلف، نتیجهٔ این اقامت در شعر هر دوی آنها به یک صورت یعنی تمایل به گرایشهای رمانتیکی نمود یافته است. همین شباهتها سبب اصلی انتخاب این دو شاعر برای بررسی تطبیقی بوده است.

۷. آرمانشهر در اشعار نازک الملائکه و سهراب سپهری

نازک طی سالهای سلطهٔ استعمار و استبداد در عراق برای تسکین آلام خود به طبیعت یا

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

به سرزمین آرمانی پناه می‌برد که خود آن را ترسیم می‌کند و با ناامیدی به واقعیت می‌نگرد. در این مرحله بسیار بدبین است و فلسفهٔ مرگ و زندگی و مسائل مربوط به آن در اشعار او موج می‌زند (بقاعی، بی‌تا: ٦٦- ٦٧). انعکاس این تفکر بدبینانه او بویژه در دو شعر «آرمانشهر گمشده» و «آرمانشهر در کوه‌ها» و در خلال چند شعر دیگر نمایان است. دربارهٔ سهراب به سبب پناه‌بردن او به عرفان شرقی این امر تا حدی برعکس است؛ زیرا به گفتهٔ صاحبنظرانی چون داریوش آشوری، سپهری در دفتر حجم سبز، که اوج کار شاعری او است، پس از تب و تابهای بسیار به فراغت و آرامش رسیده و در سرزمین آرمانی خویش است و به‌شیوه سعدی در بوستان، جهان‌بینی آرمانی و بینش عارفانهٔ خود را از زندگی و هستی در سرزمین آرمانی خود بیان می‌کند (سیاهپوش، ۱۳۸۵: ۲۵). از این رو در ادامه پژوهش برای روشن شدن و تبیین این امر آرمانشهر هر دو شاعر در این اشعار تبیین، و سپس بررسی و مقایسه می‌شود.

۷-۱ آرمانشهر در شعر نازک الملائکه

نازک الملائکه اولین شاعری است که صراحتاً جهان آرمانی و مطلوب خود را اتوپیا نامیده است و می‌گوید: «اتوپیا واژه‌ای یونانی است به معنی «لامکان» که من آن را به مفهوم یک شهر خیالی در عالم شعر استفاده می‌کنم» (الملائکه، ١٩٨٦: ١٩٧). او در دو قصیده «یوتوپیا الضائعه»و «یوتوپیا فی‌الجبال» به‌صراحت واژهٔ «یوتوپیا» را آورده است و در چند شعر دیگر نیز ویژگیهای آن را چنین بازگو کرده است:

۷-۱-۱ آرمانشهر در قصیدهٔ «یوتوپیا الضائعه» (آرمانشهر گمشده)

ملائکه انگیزه آرمانشهرگرایی خود را در شعر «خیال و الواقع» بیان می‌کند که برای فرار از زندگی ملال آور و انکار واقعیت تلخی که با آن رو به رو بوده اسست به سرزمین خیالی شعر پناه می‌برد:

قدسئِمتُ الواقعُ المرُّ المَملّا / و لقد عدتُ خیالاً مضمَحِلّا// فاترکینی بخِیالی أتَسلّی/ آه کادَ الیأسُ یعرونی لو لا أنّنی// لذتُ بأحلامِ السّماء/ و تخیرتُ خیالَ الشُّعراء// لم یعِدنی غیر احلامَ السَّماء/ و خیالاتی وَهمُ الشُّعَراء[18] (الملائکه، ص۲۱۳).

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

او در قصیدهٔ «صوت الامل» نیز دلیل فرورفتن در سرزمین خیال را گریز از اوضاع زمانهٔ پر اختناق و پر از تاریکی، حزن، اشک و فریادهای مرگ بیان کرده است:

سر بنا سِر یا زورقَ الامل العذ/ ب و إن أُسدِلَت ستُورُ الظلام/ سِر بنا حیثُ یریدُ لنا المَج َ/ هولُ سِر فی هذا الوجود الحزین/... و غدا مغربُ الأسی و الشُجون / و غداً تنضِبُ الدموعُ و تفنی/ ضَجةُ الموتِ فی عَمیقِ السُکونِ[19] (الملائکه،ص٣٢٤).

در شعر «آرمانشهر گمشده» نیز، که نازک طی سه پرده و در قالب سه رؤیا آرمانشهرش را ترسیم می‌کند، می‌گوید که برای رهاشدن از این کابوس واقعی به پژواک گیتارش پناه می‌برد؛ پژواکی که هر صبح و شب شاعر را فرا می‌خواند؛ زخمهایش را التیام می‌دهد و او را در رؤیای شهری آرمانی مدهوش می‌کند:

صدی ضائع.../ یُجاذِب رُوحی صَباحَ مَساء.../ صدیً لم یُشابهْ قَطُّ/ تُغَنّیه قیثارهٌ فی الخفاء.../ و یَمْضی شعوری فی نشوهٌ/ یُخَدّرُهُ حِلْمُ یوتوبیا[20] (الملائکه،ص٢٤٠).

این گفته‌ها دقیقاً مطابق نظر سارجنت و ریکور است که آرمانشهرها را زاییدهٔ رؤیاها و کابوسها و نگاه بدبینانه به‌وضع موجود می‌دانند که در نتیجه، فرد را به خیالبافی دربارهٔ جامعه‌ای بسیار متفاوت وامی‌دارد (Sargent,2010:4 و ریکور، ١٣٨١: ٩٩). به همین سبب نازک خاستگاه اصلی آرمانشهر خیالی خود را آرزویی برخاسته از جان و جاری در رگ‌ایش می‌داند: «و یوتوپیا حُلُم فی دَمی/ أموتُ و أحیا عَلی ذِکرِه»[21] (الملائکه، ص٢٤١). او آن را شهر شهرزاد و قصه‌های هزار و یک شب می‌خواند (الملائکه، ص٢٤٢) و ویژگیهای این شهر افسانه‌ای و آرمانی را چنین تصویر می‌کند: شهری از جنس عبیر و در افقی رازآلود و دوردست؛ آنجا که ستارگان از جادوی آن ذوب می‌شوند؛ قید و بندها گسسته می‌شوند و فکر از اسارت به‌در می‌آید؛ آنجا که گلهای نرگس و بنفشه‌اش پژمرده نمی‌شود و همیشه در آنجا جامها از باده ناب پر است؛ آنجا شادابی، جوانی و تازگی است؛ بهار جاوید است و خورشید هرگز غروب نمی‌کند. او این شهر افسانه‌ای قصه‌های هزار و یک شب با عطرها، نغمه‌ها و بوسه‌های ابدی را اتوپیا می‌نامد:

تخلیته بلداً من عبیر/ علی افُقِ حرتُ فی سرِّه// هنالک عبیرُ فضاءِ بعیدِ/ تذوبُ الکواکبُ فی سِحره...// هنالِکَ حیثُ تذوبُ القیودُ/ و ینطَلِقُ الفِکرُ من أسره// و حیثُ تنامُ عیونُ الحیاهٔ/ هنالِکَ تمتدَّ یوتوپیا...// و یوتوپیا حیثُ یبقَی الضِّیاء/ و لا تغرُبُ الشمسُ...// یموتُ الفضاء و لا یتحقّقُ/ ما لونُهُ ما شذَی زَهرِه...// هنالک الحیاهٔ امتدادُ

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

الشباب/ تفور بنَشوتِه الانفُسُ// هناک یظلُ الربیعُ ربیعاً.../ أسمیّه شاطیء یوتوپیا۲۲ (الملائکه، ص ۲٤۱– ۲٤۲).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود شاعر ضمن تکرار کلمهٔ «حلم» بر رؤیایی بودن آرمانشهرش و با تکرار ضمیر اشارهٔ «هنالک» و آوردن صفات «مه‌آلود» و «رازآلود»، بر دوربودن و دست‌نیافتنی بودن آن اذعان می‌کند؛ اما ویژگیهایی که برای آن برمی‌شمرد، کاملاً عینی و ملموس است؛ زیرا «اتوپیا باید در مکانی دوردست واقع شده باشد... و خواننده باید فضایل آشکار آن را پذیرفته باشد» (Gunn, 2002: 24). از سویی، همین تأکیدها نشانگر این است که در اتوپیای او تمرکز بر مکانی با ویژگیهای خاص است و نه بر زمانی تاریخی و مشخص؛ چنانکه به گفتهٔ شوقی نیز نازک «به دایرهٔ زمان پناه می‌برد و آن را «یوتوپیا» می‌نامد؛ جایی‌که در آن حکمرانی زمان معلق است اما ویژگی ثابت آن افقی ازلی است که زوال آن را در نمی‌یابد» (شوقی، ۱۹۷۱: ۹٦).

نازک در پایان این رؤیا از شدت عطش رسیدن به این سرزمین ازلی که آپولو در آن اسیر است[۲۳] از خواب بیدار می‌شود و آرمانشهر را نمی‌بیند؛ اما بلافاصله رؤیای سوم از آرمانشهرش را می‌بیند و آن را چنین ذکر می‌کند: «و فی حُلُمٍ ثالثٍ خلتُ نفسی/ علی بابِها المَرمَریِّ الکبیرِ/ أحقاً أری البابَ؟/ ألواحُهُ تلوحُ مبطنة بالحَریرِ»[۲۴] (الملائکه،ص۲۴۳). دروازه‌ای مرمرین که پوشیده از ابریشم است و از دور می‌درخشد؛ اما هر چه بر در می‌کوبد جز سکوتی تلخ پاسخی نمی‌گیرد و در نهایت یأس و اندوه از تلاش بیهوده و انتظار بی‌فایده‌اش در رسیدن به آرمانشهرش می‌نالد که چگونه مدتها بیهوده صحراهای وجود، زنجیرهای سالها و سکوت بیابانها را برای رسیدن به آن درنوریده و گسسته است (الملائکه، ص۲٤٤). بنابراین از تمام این شهر آرمانی فقط تصویری جزئی، ساده، حسی و به‌دور از ابهام از دروازهٔ آن را می‌بیند؛ گویی نازک حتی در رؤیاهایش نیز واقعاً نتوانسته است از واقعیت تلخ جامعه‌اش جدا شود و به درون آن شهر رؤیایی راه یابد؛ اما در تلاشی دوباره، او که در دریای یأس و بدبینی غرق شده است برای نجات خود چون شاعران رمانتیک به دنبال جنگل یا دره‌ای می‌گردد تا خاطر خود را در آنجا تسلا دهد: «و مرَّت حیاتی.../ یطولُ علی قلبیَ الانتظار/ و أغرقُ فی بحرِ یأسٍ حزینٍ/ احاولُ أن أتعزی بشیءٍ/ بغابٍ بوادٍ بظلةِ تین/ دقائقُ ثمَّ أخیبُ و أهتفُ/ لا شیءَ یشبهُ یوتوپیا»[۲۵]

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

(الملائکه، ص۲۴۴). اما سرانجام به این نتیجه می‌رسد که هیچ چیز شبیه آرمانشهرش نیست و چیز دیگری او را تسلی نمی‌دهد و به همین سبب می‌گوید تا آخرین لحظهٔ عمرش و تا وقتی که سؤال و ترانه بر لبانش بمیرد و خاموش شود به جستجو برای یافتن این شهر ادامه می‌دهد و آن آرزو را در قلبش حفظ خواهد کرد: أسأل حتی یَموتَ السؤال/ علی شَفَتیَّ و یَخْبو النَشید/ و حینَ أموتُ... أموتُ و قلبی/ علی موعدٍ مع یوتوبیا[۲۶] (الملائکه،ص۲۴۴).

۷-۱-۲ آرمانشهر در شعر «یوتوپیا فی الجبال»

نازک الملائکه در شعر «یوتوپیا فی الجبال» از مجموعهٔ «شظایا و رماد» آرمانشهرش را به‌گونه دیگری ترسیم می‌کند. او دوست دارد آرمانشهرش در عالم واقع و در طبیعت باشد و نه در خیال و رؤیاهایش؛ اما به شیوه شاعران رمانسیست در طبیعتی که دور از چشم آدمیان است. او از چشمه‌ساران می‌خواهد که از دل زمین بجوشند و در وادی پوشیده در تاریکی و سکون جاری شوند و آرمانشهرش را بسازند؛ آرمانشهری در دامنه کوهساران بین سایه‌سارها و زیر شاخه‌های درختان سر به فلک کشیده که پر از نغمه‌های زیبا، شرشر چشمه‌ها، انبوه درختان بلند صنوبر، پرواز شاد پروانه‌ها و زندگی است:

تَفجَّری یا عیونُ.../...فوق القریةُ الشاحبه.../ تفجَّری باللُّحون/ فوقَ انبساط السَّفحِ بینَ التَلال/ فی المُنحنَی حیثُ توج الظلال/ تفَجَّری بالجَمال/ و شیِّدی یوتوپیا فی الجبال/ یوتوپیا مِن شَجراتِ القِمَم/ و من خَریرِ المِیاه/ یوتوپیا من نَغَم/ نابضةٌ بالحَیاه[۲۷] (الملائکه، ص۲۷۹- ۲۸۰).

البته در ادامه به این نتیجه می‌رسد که آرمانشهری که فقط از عناصر طبیعت ساخته شود کافی نیست و قلبهای پاک نیز باید در بناکردن آن شریک شوند؛ قلبهایی که گرد کینه آن را لگدمال نکرده و دستهای سستی و خمود آن را نیالوده است؛ قلبهایی حساس و مهربان که جمود و قید و بند را بر نمی‌تابند:

و شیِّدی یوتوپیا مِن قُلُوب/ من کلِّ قلب لم تَطأهُ الحُقُود/ و لم تُدَنسّه أکُفّ الرکود.../ و لم تَتَمرَّغ بخطایا الوُجُود/ من کلِّ قلبٍ رقیقٍ.../ من کل قلب لایطیقُ الجمودَ/ و لا صریرَ القیود[۲۸] (الملائکه، ص۲۸۱).

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

او در شعر «علی تل الرمال» نیز می‌گوید قلبهایی توان ساختن آرمانشهر را دارند که چون قلب کودکان پاک و روشن باشند:

لَیْتَنی لَم أزَل- کما کُنْتُ- قلباً / لیسَ فیه ألاّ السَّنا و النَقاء//... أیُّ یوتوبیا فَقَدْتُ و عزَّ الانَ إدراکُها علی اَیّامی//... تلکَ یُوتُوبیا الطُّفولَةِ لَو تَرجِعُ لَو لَمْ تَکُنْ خَیالَ مَنامِ[۲۹] (الملائکه، ص٦٤).

این تأکید تعمدانه و چند بارهٔ نازک الملائکه بر چنین قلبهایی بیانگر این است که در فضای جامعهٔ شاعر دلهای مردم پر از سستی، قید و بند، کینه و نامهربانی است و از صفا و روشنی کودکی کاملاً دور شده است؛ چنانکه در ادامهٔ شعر از فضای اتوپیایی ذهنی خود خارج می‌شود و به اوضاع و احوال زمانهٔ ویرانشهری جامعهٔ خود گریز می‌زند. او از چشمه‌ساران می‌خواهد که سیل‌وار روان شود و خواب غفلت زدگان و افسون ظالمان را، قلبهایی که آسمان را حس نمی‌کنند و دستهایی که بزرگی را نمی‌فهمند غرق کند. از چشمه‌ها می‌خواهد به‌سمت روستاهای فقیر و گرسنه و به‌سوی پابرهنگان و بی‌جامگان برود؛ جایی که از گردش روزگار فقط فلاکت، بدبختی خستگان و خشکسالی برای قافلهٔ مردم ملول، تشنه و گرسنه به چشم می‌آید؛ قافله‌هایی که آن‌قدر در جستجوی سرابند که زیبایی کوه‌ها را درک نمی‌کنند. سرانجام هم از این سیلاب می‌خواهد تا بر قبرهای بشر و بر این روستایی که ساکنانش مردگان هستند و از ازل قصه‌اش با درد آمیخته شده سرازیر شود و آن را در پردهٔ عدم برد:

سِیلی علی النائِمین/ و أغرِقِی تهویمَةُ الظالِمین.../ علی نُفُوسٍ لا تُحِسُ الحنین.../ عَلی أکُفٍّ تَجهَلُ الکِبریاء/ سیلی بَعیداً فِی القُری الجائِعَه/ حیثُ الحُفاةُ العُراة.../ حیثُ لا تُبصِرُ عینُ السنین/ إلا أسَی المُتعَبین.../ قَوافِل الظامِئین/ یَلتمِسونَ السَراب.../ یحرمها الکَدُّ نقاء الجبال.../ تَفَجَّری فوقَ قُبورِ البَشر.../ ما زالت القَریةُ مُنذ القِدَم/ أقصُوصَةُ مَمزوجَةُ بالألَم.../ ألقی عَلی القِصةِ سِترَ العَدَم[۳۰] (الملائکه، ص۲۸۳- ۲۸٤).

از این اشعار می‌توان بخوبی تأثیر اوضاع جامعهٔ نازک را در انگیزهٔ ترسیم آرمانشهر یافت؛ چرا که این دو قصیده در حدود سالهای ۱۹٤۸ سروده شده است، که چنانکه بیان شد، اجتماع از آزادی محروم است و حکومتی دست نشانده، مستبد و بی‌کفایت بر عراق حکومت می‌کرده است. نازک در شعر «فی جبال الشمال» نیز این فضا را تکرار می‌کند و از قطار می‌خواهد او را از جایی که پر از تاریکی و سکوت و صدای گرگها و

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

شغالها و شبح‌های عبوس و اندوهگین است به پشت کوه‌ها ببرد؛ به جایی که پر از مردمانی با بازوانی گرم، قلبها و چشم‌های مهربان، صداهایی پر اشتیاق و سایه‌های نخل است (الملائکه، ص۲۸۰- ۲۸٤).

جز این دو قصیده، که نازک صراحتاً آرمانشهر خود را در آن ترسیم می‌کند در اشعار دیگری چون «فی وادی الحیاۀ»، «السفر» و «جزیرۀ الوحی» نیز نمونه‌هایی از فرورفتن در عالم رؤیایی و آرمانی دیده می‌شود. در «فی وادی الحیاۀ» نازک که در جستجوی شهر آرمانی در میان دریا است از یافتن و رسیدن به آن ساحل آرمانی زیبا که ابرها پنهان است و ستاره‌ای به‌سوی آن راهنمایی نمی‌کند، ناامید است و از قایقش می‌خواهد که او را به معبدش باز آورد:

عُد بی یا زَورقی الکَلیلا / فلَن نَری الشاطئَ الجَمیلا/ عُد بی إلی مَعبدی فإنّی/ سئمتُ یا زورقِی الرَّحیلا.../ الأفقُ مِن حولنا غیوم/ لا نَجم فیه لَنا دَلیل[۳۱] (الملائکه، ص۲۸۸- ۲۸۹).

در شعر «السفر» نیز همین مضمون را به تعبیر دیگری تکرار کرده است:

أنا وحدی فوقَ صدرِ البحرِ یا زورقُ فارجِع/ عبثاً أنتظرُ الآنَ فنَجمی لیسَ یطلعُ [۳۲] (الملائکه، ص۳۱٦).

شاید «جزیرۀ الوحی» تنها آرمانشهری باشد که نازک با خوشبینی به آن پناه می‌برد و از قایق سحرآمیز و جاوید خود می‌خواهد او را بدانجا ببرد؛ جزیره‌ای چون آرزویی دور که ماه زیبا در آسمانش ظاهر است؛ شنهای مرطوبش خنکی را از دجله می‌گیرد؛ جایی که چنگ بیدار می‌شود، شعر با رؤیاهای خندان و سرکش ترانه می‌سراید. در آنجا عمر می‌خندد و تندبادهای ناامیدی و شکست می‌خوابد و یأس‌ها به آرزو تبدیل می‌شود و آن هنگام چه عیدی خواهد بود:

خُذنِی إلَی العالَمِ البَعیدِ/ یا زورَقَ السِّحرِ و الخُلُودِ/... جزیرۀُ الوحیِ من بعیدِ/ تلوحُ کالمأملِ البَعیدِ/ الرَّملُ فی شَطّها نَدیّ / یَرشَفُ مِن دِجلۀَ البُرُود.../ قد آنَ أن یَستَفیقَ عُودِی/ و آنَ للشِّعرِ أن یُغنّی/ بالحُلُمِ الضّاحِکِ الشَّرودِ/... قد ضَحِکَ العمرُ و استنامَت/ عَواصِف الیأسِ و الکنود/ و انقلبَ الیأس بشریات/ و أمنیاتٌ فأیُّ عیدِ[۳۳] (الملائکه، ص۲۱۷- ۲۱۸).

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

چنانکه مشخص است نازک به سبب یأس و بدبینی نسبت به فضای حاکم بر جامعه‌اش در جستجوی شهری آرمانی است که غالباً در جزیره‌ای گمشده و در مکانی بسیار دور و مه‌آلود و مبهم است و برای رفتن به آن باید با قایقی راهی دریا شود؛ ولی در اغلب موارد این آرمانشهر را به‌صورت ملموس و عینی تصویر می‌کند؛ حتی در «جزیرة الوحی»، که آرمانشهرش را از جنس موسیقی، شعر و الهام بنا می‌کند، نیز نسیم و خنکی آنجا از دجله برمی‌آید و فضای کلی آن بسیار جنبهٔ واقعگرایانه‌ای دارد.

۷-۲ آرمانشهر در شعر سهراب سپهری

در دفتر «حجم سبز» جهان‌بینی آرمانی سپهری بخوبی هویدا است و شعرهای «پشت دریاها»، «و پیامی در راه آب»، «نشانی» و «واحه‌ای در لحظه» آرمانشهر خود را این چنین ترسیم می‌کند:

۷-۲-۱ آرمانشهر در «پشت دریاها»

در شعر «پشت دریاها»، که بارزترین جلوهٔ تفکر آرمانشهری سهراب نیز هست، او با یقین از آرمانشهر خود سخن گفته است. او می‌گوید با اراده‌ای راسخ عزم رفتن به آنجا را دارد؛ خودش ابزار و ره‌توشه‌اش را فراهم خواهد کرد و از سرزمینی که در آن احساس بیگانگی می‌کند، خواهد رفت. او انگیزهٔ خود را از این هجرت بیان، و از مردم سرزمینش انتقاد می‌کند که به روزمرگی عادت کرده‌اند:

> پشت دریاها شهری است/ قایقی خواهم ساخت،/ خواهم انداخت به آب/ دور خواهم شد از این خاک غریب/ که در آن هیچ کسی نیست که در بیشهٔ عشق/ قهرمانان را بیدار کند» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦۲).

به گفتهٔ عماد، قایق در اینجا ره‌توشه‌های معنوی است و دریا نماد مشکلات سلوک که باید پشت سر گذاشته شود تا انسان به شهری برسد که استعاره از ناکجا آباد یا آرمانشهر است. خاک غریب استعاره از این جهان است و بیشهٔ عشق کنایه از عشق به سلوک و قهرمانان کنایه از عارفان هستند (عماد، ۱۳۷۸: ۳۸٦). با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که آرمانشهر سپهری پس از طی مراحل سلوک دست‌یافتنی است؛ حال اینکه با توجه به اوضاع زندگی سپهری می‌تواند حاکی از فضای رخوت انگیز میان

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

مردم و جامعه‌اش نیز باشد؛ زیرا سپهری باز هم سبب رفتن از شهری را که هنوز در آن حضور دارد ولی آن‌قدر با آن بیگانه است که هیچ نسبتی بین خود و مردمش نمی‌بیند و با ضمیر «آن» بدان اشاره می‌کند، را مردم آن می‌داند: «دور باید شد دور/ مرد آن شهر اساطیر نداشت./ زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود....» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦۳).

اساطیر در اینجا استعاره از اندیشه‌های کهن و گسترده است و خوشه انگور نماد صفا و صمیمیت است. او معتقد است که مردمان این سرزمین فاقد اندیشه، صفا و صمیمیت هستند (عماد، ۱۳۷۸: ۳۸٦). به همین سبب، سهراب در ادامهٔ شعرش ویژگیهای آرمانشهر خود را چنین برمی‌شمارد: در آرمانشهر او اندیشه‌ها همراه با مشاهدهٔ تجلیات الهی و مکاشفه است و فرزندان آنجا اندیشه‌هایی پربار و جوشان دارند: «پشت دریا شهریست که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است/ بامها جای کبوترهاییست که به فواره هوش بشری می‌نگرند» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦). کودکان این شهر نیز از معرفت و شناخت محبوب ازلی بهره دارند. مردم آنجا دلخوش و خوش‌بین هستند و چنان دید نابی نسبت به طبیعت و زندگی دارند و از آن لذت می‌برند که به چیزهای معمولی چنان می‌نگرند که گویی در حال دیدن خوابی خوش هستند. در آنجا همه چیز حتی خاک زنده و صاحب ادراک و شعور است: «دست هر کودک ده ساله شهر شاخه معرفتیست/ مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند/ که به یک شعله به یک خواب لطیف/ خاک موسیقی احساس تو را می‌شنود/ و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦). در ادامهٔ شعر سهراب باز بر وجود و واقعی بودن آرمانشهر مدنظر خود تأکید می‌کند و می‌گوید مردم آن شهر همه همچون شاعران و عارفان سحرخیز، انسانهایی صاحب شعور و درک عمیق هستند که حقیقت آب و خرد و نور را درک کرده‌اند و با تمام وجود می‌فهمند: «پشت دریاها شهری است که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦).

چنانکه مشخص است در اتوپیای سپهری سخن از پیوند و نزدیکی انسان با طبیعت و تأکید بر تفکر و شعور کیهانی است که از ویژگیهای عهد اساطیری و عصر طلایی بشر در آغاز تاریخ در تمام اقوام کهن از جمله ایران و هند بوده است و تأکید سهراب

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

بر این درونمایه‌ها با توجه به اقامت سپهری در هند و تأثیرپذیری او از اسطوره‌ها و عرفان بودایی– هندی و ایرانی– اسلامی کاملاً طبیعی است. سپهری در پایان این شعر باز هم برای اینکه مخاطبش گفته‌های او را باور کند و با او هم نظر شود بر وجود آرمانشهر خود تأکید می‌کند و مردم زمان خود را به فراهم‌ساختن ره‌توشه و هجرت بدانجا دعوت می‌کند: «پشت دریاها شهری است قایقی باید ساخت» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۷).

۷-۲-۲ آرمانشهر در اشعار دیگر

سپهری در شعر «نشانی» نیز در پاسخ سواری که نشانی خانه دوست را از رهگذری می‌پرسد به مراحل و مسیر رسیدن به آرمانشهرش اشاره می‌کند. رهگذر با ذکر هفت نشانی، نشانی باغی را به سوار می‌دهد که اگر سوار در نهایت بتواند به آنجا برسد، کودکی را خواهد دید و آن‌گاه می‌تواند از کودک نشانی دقیق خانهٔ دوست را بپرسد. در واقع، سهراب در این شعر نیز به زبان سمبلیک سفر از خود به خود را مطرح می‌کند که طی آن سوار باید به فطرت بی‌شائبه خود برسد که همان کودک نهفته در او است، و از او چیزی را که می‌خواهد بطلبد (شمیسا، ۱۳۷۲: ٢٦٤). سهراب در «به باغ همسفران» و «پیغام ماهی‌ها» نیز (سپهری، ۱۳۸۵: ٢٢٤– ٢٣٩) آرمانشهر خود را «باغ» می‌داند. او در شعر «پشت دریاها» نیز معتقد بود که هر انسانی برای رسیدن به آرمانشهر باید ره‌توشه معنوی فراهم کند یا به تعبیر سهراب خودش قایقش را بسازد و آن‌گاه قدم در راه سلوک حقیقت بگذارد. نشانی خانه «دوست»، که در متون عرفانی نیز برای اشاره به خداوند به‌کار می‌رود، چنین است:

> نرسیده به درخت،/ کوچه باغیست که از خواب خدا سبزتر است/ و در آن عشق به اندازه پرهای صداقت آبی است./ می‌روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ سر به در می‌آرد،/ پس به‌سمت گل تنهایی می‌پیچی،/ دو قدم مانده به گل،/ پای فواره جاوید اساطیر زمان می‌مانی.../ کودکی می‌بینی/ رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه نور/ و از او می‌پرسی/ خانهٔ دوست کجاست (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۸۵).

در این چند سطر، سهراب الفاظ و ترکیبات بدیعی چون «پرهای صداقت»، «گل تنهایی»، «فواره اساطیر زمان» را خلق کرده و تعالی بخشیده است تا جایی که کاملاً به ابهامی تأویل‌ناپذیر نزدیک می‌شود. البته در رمزگشایی این عبارات، این هفت مرحله را

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

همان هفت وادی سلوک در عرفانی اسلامی می‌دانند (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲٦٤؛ جلالی، ۱۳۸۳: ۳۰۷). تأکید سپهری بر دو رنگ «سبز» و «آبی»، که هر دو نشان از وحدت ازلی و عالم روحانی دارد نیز گویای این است. این ابهام، که در فضای کلی آرمانشهر سپهری حاکم است، سبب شده با اینکه ظاهراً نام شعر «نشانی» است و در آن سهراب با هفت علامت مسیر رسیدن به آن مکان آرمانی را مشخص کرده است، نهایتاً این مکانِ نامشخص در زمانی اساطیری و مبهم محو می‌شود و فقط در این حالت می‌توان به کودکی رسید که راه خانهٔ دوست را بلد است. بدین‌سان سپهری باز هم بر پیوند جهان آرمانی خود با فکر عصرطلایی تأکید می‌کند؛ گرچه در عین حال دوباره با تعبیر «گل تنهایی» بر تلاش شخصی و فردی‌بودن مسیر سلوک برای رسیدن به شهر رؤیایی اساطیری تأکید می‌کند.

سهراب در شعر «ندای آغاز» نیز از اینکه مردم زمانش دعوت او را به آرمانشهرش و قدم‌نهادن در راه آن جدی نگرفته‌اند، شکوه می‌کند و می‌گوید:

باید امشب بروم/ من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم/ حرفی از جنس زمان نشنیدم./ هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نشد./ کسی از دیدن یک باغجه مجذوب نشد.../ باید امشب بروم/ ...و به سمتی بروم/ که درختان حماسی پیداست،/ رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند./ یک نفر باز صدا زد: سهراب!/ کفشهایم کو؟ (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۹۱ – ۳۹۳).

در اینجا نیز سپهری باز از غرق‌شدن مردمش در روزمرگی گلایه می‌کند و قاطعانه بر لزوم رفتن هر چه سریعتر خود تأکید می‌کند. در اینجا نیز زمان حرکت او «شب» هنگام است که خود نمادی از ابهام و ناپیدایی است و مکان آن هم محل رویش «درختان حماسی» است که باز هم هر دو بر زمان اساطیری و عصرطلایی پیوند بشر و طبیعت تأکید می‌کند و به همین سبب است که می‌گوید «به‌سوی وسعتی می‌رود که کلمات از توصیف آن عاجزند» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۹۵).

سهراب در شعر «آب» ویژگیهای ساکنان آرمانشهرش را نیز بیان کرده است؛ مردمانی روستایی که با صفا و صمیمیت در کنار هم زندگی می‌کنند؛ کدورتها را از میان برداشته‌اند؛ زندگی را با ارزش می‌دانند و به طبیعت احترام می‌گذارند:

من ندیدم دهشان/ بی‌گمان پای چپرهاشان جا پای خداست/ ماهتاب آنجا، می‌کند روشن پهنای کلام/ بی گمان در ده بالا دست، چینه‌ها کوتاه است/ مردمشان

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

می‌دانند که شقایق چه گلی است/ بی‌گمان آنجا آبی آبی است/ چه دهـی بایـد باشـد (سپهری، ۱۳۸۵: ۳٦٤).

در اینجا نیز تأکید سپهری بر «ده» به عنوان سمبلی از شهر آرمانی باز هم بر پیوند انسان و طبیعت در عصرطلایی و جامعهٔ کشاورزی بشر در قرون اولیه تمدن است؛ ضمن اینکه ویژگی صفا و صمیمیت و از بین رفتن کدورتها و فاصله‌ها را با توجه به بسامدی که دارند، باید از ویژگیهای خاص آرمانشهر او به‌شمار آورد که باز هم از ویژگیهای عصرطلایی بشر است؛ چنانکه برای مثال در اسطوره‌های عصرطلایی رومی اووید[۳٤] نیز «زندگی مخلوقات به هم وابسته است»؛ شهرها پشت «دیوارها و پل‌های بلند» نیستند؛ هیچ صدای «به‌هم خوردن شمشیری» صلح را نمی‌شکند و «میوه‌های شیرین از درختان آویزانند» (Jacoby, 2005: x preface). به همین سبب است که خود سپهری هم اذعان می‌کند هنوز آن مکان را ندیده ولی حدس می‌زند که باید این ویژگیها را داشته باشد؛ اما در شعر «و پیامی در راه» سهراب سهروردی‌وار وعده می‌دهد که به آن «ناکجا آباد» سفر خواهد کرد و پس از رسیدن به خانهٔ دوست و درک و دریافت تمام مطلوبها و کمالها به میان مردم باز خواهد گشت و آنها را برای مردم زمانه‌اش به ارمغان خواهد آورد:

روزی خواهم آمد و پیامی خواهم آورد!/ در رگها نور خواهم ریخت/ و صـدا در خواهم داد ای سبدهاتان پر خواب سیب آوردم سیب سرخ خورشید!/ گل یاسـی بـه گدا خواهم داد/ زن زیبای جذامی را، گوشواری خواهم بخشید.../ رهگذاری خواهـد گفت: راستی را، شب تاریکی است،/ کهکشان خواهم دادش/ روی پل دخترکـی بـی پاست دب اکبر بر گردن او/ خواهم آویخت/ هر چه دیوار از جا بـر خـواهم کنـد.../ من گره خواهم زد چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق.../ آشتی خواهم داد/ آشـنا خواهم کرد...» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۳۸- ۳٤۱).

گرچه سپهری هنگام سرودن این اشعار و در این دوره از زندگی خود از اجتماع و سیاست کنار گرفته (عابدی،۱۳۷۵: ۵۷) و عزلت و فردیت را برگزیده است در اینجا می‌توان آرزوی او را برای نجات مردم جامعه‌اش دید. در واقع، این گفتهٔ براهنی که «شعر در بسیاری از موارد گردشی است از فردیت به کلیت و یا از کلیت به فردیت؛ ولی در هر حال باید حقیقتی بزرگ و حتی جهانی را در واژه‌ها تثبیت کند» (براهنی،

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

۱۳۸۰: ج۱، ۱۰۱) دربارهٔ اشعار آرمانشهری سهراب کاملاً صدق می‌کند. او در میان تمام این ناامیدیها و ترسها از «سطح سیمانی قرن» می‌کوشد با پناه‌بردن به عالم شعر و نشاندادن از آرمانشهرش برای مردمی که در عصر «معراج پولاد» و«اصطکاک فلزات» دچار جنگ، فقر، فلاکت و رکود تفکر هستند و سیری قهقرایی را می‌پیمایند، بشارت یافتن راه امید و مکانی پر از آرامش، محبت، سلامتی و صلح بدهد. مکانی که رنگهای آن «سبز» و «آبی» است و راه رسیدن به آن با سفر دورن خویشتن خود آغاز می‌شود و البته او ایمان دارد که به آنجا خواهد رفت. در واقع، از آنجا که «اتوپیانیسم اساساً فلسفهٔ امید است و با تغییر شکلی از آرزوهای اساسی در شرحی از جامعه‌ای ناموجود توصیف می‌شود» (sergeant, 2010: 8)، سبب شده است در مجموع، تصویرسازیهای سهراب از وضع موجود کمتر همراه با یأس و بدبینی و بیشتر نویدبخش باشد؛ حتی در جایی که از دخترکی بی‌پا و زنی زیبا با بیماری لاعلاج حرف می‌زند.

۷-۳ مقایسهٔ آرمانشهر دو شاعر

با توجه به آنچه آمد، می‌توان گفت مهمترین وجوه تفاوت و شباهت آرمانشهر دو شاعر بدین شرح است:

۷-۳-۱ شباهتها

اصلیترین ویژگیهای مشترک در آرمانشهر هر دو شاعر چنین است:

۱. آرمانشهرها فضایی است که مکان موجود را نقض و به چالش می‌کشد و ویژگی آنها «در جای دگر بودن» یا به تعبیر فوکو «هتروپیا»[۳۵] یا «دگر مکان بودن» است که در هر فرهنگ و تمدنی هم وجود دارد (Foucault, 1998: 182). این امر در آرمانشهر سهراب و نازک نیز صدق می‌کند و در آرمانشهر هر دو سخن از بازسازی، تغییر و اصلاح مکان موجود نیست، بلکه مکانی جدید در جایی مبهم است که یا در میان دریا است یا آرمانشهری در دل طبیعت است.

۲. به‌رغم تفاوت روحیات هر دو شاعر در تفکر هر دو شاعر امیدی به بهبود و تغییر جامعهٔ فعلی نیست؛ از این‌رو به جای ارائه راهکار برای تغییر وضع فعلی رفتن به

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

جامعهٔ جایگزین را پیشنهاد کنند که در آرمانشهر هر دو قایق ابزار مشترک سفر هر دو شاعر برای رفتن به جامعهٔ آرمانی جایگزین است.

۳. آرمانشهرها معمولاً واکنشی در برابر قدرتهای دیکتاتور حاکم هستند؛ اما از آنجا که به قول ریکور در آرمانشهرهایی که بر مشروعیت‌دادن ایدئولوژی و قدرت خاصی مبتنی هستند، خطر غلبه و تکرار استبداد وجود دارد (Ricoeur, 1991: 252) در آثار اتوپیانیسمی که برآمده از روح جمعی جامعه است، معمولاً طبقه و قدرت مشخصی به‌عنوان قدرت حاکم جایگزین پیشنهاد نمی‌شود. از این رو در آرمانشهر سهراب و نازک نیز غایت و هدف حاکم‌شدن ارزشهای‌اخلاقی است و صحبتی از حکومت طبقه مذهبی، سیاسی- عقیدتی یا فرد خاصی نیست؛ بلکه به‌طور کلی سخن از سرزمینی با ساکنان پاک و قلبهایی بدون کینه و دشمنی است. به همین سبب، بازگشت به سرشت پاک کودکی خواستهٔ هر دو شاعر است و کودک در آرمانشهر هر دو نقش سازنده و راهنما را دارد و «کودکی» رمز رسیدن به آرمانشهر است و هر دو آرزوی تسلط و غلبهٔ روح کودکانه را دارند.

٤. در فضای ذهنی هر دو شاعر نوعی بدبینی و یأس رمانتیستی بویژه نسبت به مردم زمانه‌شان وجود دارد که البته تحت تأثیر از اوضاع سیاسی- اجتماعی و غفلت و بی‌اعتنایی مردمان زمانه در برابر فقر و عقب‌ماندگی حاکم بر جامعه آنها است. البته این بدبینی در نازک شدیدتر است تا جایی که از جویبارها می‌خواهد جاری شوند و همه مردمان خواب‌آلوده را از بین ببرد؛ اما از سویی به همین سبب، هر دو شاعر دغدغه‌های انساندوستانه مشترکی چون جهل، فقر و بیماری دارند.

۵. از آنجا که هر دو شاعر تحت تأثیر نابسامانیها و اوضاع بد جامعهٔ خود هستند در توصیف آرمانشهر خود عاطفه‌ای قوی و صادقانه دارند.

٦. هر دو شاعر تنها تصاویری آرمانی و کلی از آرمانشهر خود ارائه می‌دکنند؛ بنابراین، باید گفت که آرمانشهر هر دو شاعر جزء آثار اتوپیانیسمی است که بیشتر نماد رؤیای‌جمعی جامعه دو شاعر برای زیستن در جامعه‌ای بدون فقر، جهل، بیماری و ظلم است تا اتوپیایی با طرح اجتماعی سازماندهی شده و با جزئیات دقیق؛ به عبارتی،

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

آرمانشهرهایی کلاسیک هستند با «سنت‌هایی از پیش‌ساخته تا سنت‌هایی شمایل شکنانه» (Jacoby, 2005: xvi) که برخلاف اتوپیاهای معمول باشند.

۷-۳-۲ تفاوتها

مهمترین موارد اختلافی دو شاعر در شرح آرمانشهر خود بدین ترتیب است:

۱. در آرمانشهر نازک صریح‌تر به اوضاع اجتماعی زمانه اشاره، و از حاکمان زورگو یاد شده است.

۲. جستجوی آرمانشهر در اشعار سپهری بیشتر برای کشف حقیقت و آماده‌شدن برای سفر به‌سوی آن به‌صورت نمادین و طی مراحل سیر و سلوک عرفانی است؛ اما در اشعار نازک این جستجو برای فرار از واقعیت‌های تلخ زندگی و زمانه او است و اصلاً جنبهٔ عارفانه ندارد.

۳. در توصیف ویژگیهای ساکنان آرمانشهر تفاوتی وجود دارد که به مورد قبل بازمی‌گردد. از آنجا که سهراب در پی یافتن پیوند روحانی با حقیقت امور هستی است، مردم آرمانشهرش علاوه بر اینکه پاکدل هستند، عارف مسلکانی هستند که حقیقت اشیا و موجودات طبیعت را می‌دانند و با آنها پیوند دارند؛ اما به سبب اینکه دغدغهٔ اصلی نازک از فرورفتن در رؤیای شهر آرمانی گریز از کشور تحت حکومت ظالم دست نشاندهٔ استعمار است، مردمان آرمانشهر نازک با اینکه مردمی پاکدل هستند، مبارزانی هستند که قید و بند و ظلم و ستم را نمی‌پذیرند.

٤. نازک در توصیف آرمانشهرش آن‌قدر حساس و عاطفی است که بویژه در شعر «آرمانشهر گمشده» تردیدها و تشویشهای فکری خود را که حاصل از علم به محقق نشدن آرمانشهرش است در اشعارش بروز می‌دهد؛ اما سپهری شهر آرمانیش را با آرامش عارفانه و در ابهامی خلسه‌آمیز وصف می‌کند و با ذهنی منسجم، آرام و با یقین و اطمینان دربارهٔ آن سخن می‌گوید که کاملاً با نگاه اساطیری- عرفانی او سنخیت دارد.

۵. نگاه نازک واقع‌بینانه‌تر است؛ هم در توصیف و پرداخت ویژگی شهر آرمانیش که یادآور لذتهای جسمانی بهشت عدن است و حتی در اذعان به اینکه می‌داند اتوپیای او تنها خیال و آرزویی فردی در جان خودش است و تحقق آن میسر نیست؛ اما سهراب

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

به‌گونه‌ای آرمانشهرش را باور دارد که بارها بر وجود آن تصریح می‌کند و آن را امری غیرشخصی و جهانی می‌داند و حتی دیگران را نیز به آن دعوت می‌کند.

٦. نازک در آرمانشهرش از اوضاع سیاسی- اجتماعی جامعه خود از فقر، ظلم و عدم آزادی فکر و بیان رنج می‌برد؛ اما در آرمانشهر سهراب اثری از اعتراض به سیاست حاکمان دیده نمی‌شود و بیشتر اعتراضی علیه نابودی ارزشهای ناب انسانی است؛ از این‌رو آرمانشهر او که مخاطبش همهٔ انسانها است و نه فقط مردم ایران، بیشتر اخلاقی- عرفانی است تا اخلاقی- اجتماعی.

۷. در شهر گمشدهٔ سپهری، که از روح روستایی او نشأت می‌گیرد از زندگی مدنی مدرن خبری نیست و بیشتر کوچه باغ و روستایی اثیری را در عصر و زمانی طلایی به‌تصویر می‌کشد؛ اما در آرمانشهر نازک با اینکه از روستا یاد شده در «یوتوپیا فی الجبال» با گفتن اینکه ساکنان آن «حد و مرزی ندارند/ فردا برای مبارزه‌طلبی از خواب برمی‌خیزند/...طاقت جمود را ندارند/ و نه زنجیر و قید و اسارت را»[٣٦] (الملائکه، ص۲۸۲) بر مفاهیمی چون مبارزه برای آزادی بیان و ظلم‌ستیزی و عدالتخواهی، که اموری متناسب با واقعیت‌های اجتماعی معاصر است، تأکید کرده است. او حتی در در شعر «فی جبال الشمال» با قطار به آرمانشهری که در میان کوه‌های شمالی قرار دارد می‌رود. در «اتوپیای گمشده» نیز با گفتن «و ینطَلِقُ الفِکرُ من أسره» (الملائکه ،ص۲٤۱) صراحتاً بر آزادی اندیشه در آرمانشهرش اذعان می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت آرمانشهر سپهری بیشتر متناسب با نیاز روحی انسان معاصر و آرمانشهر نازک متناسب با نیازهای اجتماعی آنان است.

۸. از آنجا که سهراب آرمانشهر خود را در زمان گذشته و عصرطلایی بشر می‌جوید، زمان حرکت به سوی آن را هم شب هنگام می‌گوید که باز بر ابهام آن می‌افزاید؛ مجموعاً زمان در آرمانشهر او – مانند زمان در آرمانشهر نازک الملائکه- بیشتر مطلق، سیال و اساطیری و حتی می‌توان گفت راکد و متوقف است؛ اما نازک در شعر «یوتوپیا الضائعه»، که در سه پرده آرمانشهرش را وصف می‌کند از زمان ساکن و مطلق آرمانشهرش شروع کرده است؛ ولی پس از اندکی در حد فاصل هر پرده با گفتن جملاتی چون با تشنگی عجیبی از خواب بیدار شدم و باز در خوابی دیگر گام نهادم

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

(الملائکه، ص۲٤۳) به زمان کرونولوژیک و تقویمی عصر خود یا به عبارتی از رؤیا به عالم واقع، برمی‌گردد و با شروع پرده بعد دوباره در زمان سیال تخیلی خود فرو می‌رود و آرمانشهرش را در مکانی دیگر بنا می‌نهد. بدین ترتیب، باید گفت آرمانشهر او بیشتر مکانی است تا زمانی، منتهی نازک از زمان بیشتر استفادهٔ روایی کرده و با حرکت کردن از غایب به حاضر و دوباره از حاضر به غایب، به شعرش حرکت و پویایی بخشیده است.

۹. اگر چه در هر دو آرمانشهر طبیعت عنصری‌محوری است در تخیل نازک خودِ مظاهر عینی و محسوس طبیعت سرزمین عرب چون گرگ، شغال، افعی و نخل (ص۲۸۰- ۲۸٤) یا سراب، صحرا، بیابان، صخره، شن، سنگ‌ریزه، تندباد، ستاره، خشک‌سالی (ص۲٤۰- ۲٤٤)، کرکس، سموم، خار و گردباد (ص ۲۲۵- ۲۲٦) مدنظر است که البته در مواردی مثل جایی که می‌گوید افق را ابر گرفته است و هیچ ستاره راهنمایی نیست، نیز جنبهٔ رمزی می‌گیرند؛ ولی در شعر سهراب حضور عناصر طبیعت محدودتر و اغلب رمز و سمبل است و به اندازهٔ شعر نازک هم متنوع و اقلیمی نیست.

۱۰. با اینکه هر دو شاعر رمانتیست هستند، تأثیر وقایع اجتماعی در تصویر آرمانشهر نازک بیشتر به صورت یأس و ناامیدی نمود یافته است؛ حال اینکه تأثیر عرفان و اسطوره سبب شده نهایتاً سهراب دیدی روشن و پرامید نسبت به آرمانشهرش داشته باشد.

۱۱. با اینکه الفاظ، تعابیر و توصیفات در شعر نازک گاه تعابیر رمزگونه می‌شود مثل فضای بدون ستاره و پر از مه و زوزهٔ گرگ، نمادهایش صریح و روشن است و رمزگشایی آنها آسان است، سپهری تحت تأثیر از عرفان شرق و پیشینه غنی ادب عرفانی فارسی در ترسیم آرمانشهرش از تعابیری ناب، ترکیبات تازه و معانی عمیقی استفاده می‌کند که براحتی قابل تعبیر و رمزگشایی نیست.

۱۲. با اینکه در ترسیم آرمانشهر نازک الملائکه تأثیر هنر موسیقی دیده می‌شود، سبب ایجاد ویژگی و تشخص فردی در شعرش نشده و تصاویر آرمانشهرش را رمزگونه و مبهم نکرده است؛ ولی در تصویرپردازیهای سپهری آمیختگی شعر و نقاشی

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

در استعاره‌ها، نمادها و حس‌آمیزیها و حتی تأکید بر دو رنگ آبی و سبز، آشکارا آرمانشهر او را ماورایی‌تر، خیالی‌تر و رنگارنگتر کرده است.

نتیجه‌گیری

نازک الملائک و سهراب سپهری دو شاعر رمانتیک آرمانخواه هستند و در اشعار خود به ترسیم آرمانشهر خود پرداخته‌اند. به سبب همسانی اوضاع سیاسی و اجتماعی زندگی دو شاعر وجوه تشابهی در آرمانشهر آنها مانند بیان یأس و اعتراض نسبت به فضا، فقر، بیماری و رخوت انسانها و در نتیجه رؤیای آرمانشهری در دریا و طبیعت را سبب شده است؛ اما تجربه فردی دو شاعر و پیشینه ادبی و فرهنگی سرزمین آنان نوع نگاه به زندگی و فضای آرمانشهرهای آنان را متفاوت ساخته است. گرایشهای رومانتیکی نازک تحت تأثیر حضور در غرب به صورت رگه‌هایی از یاس و ناامیدی و واقع‌گرایی بیشتر حتی در ترسیم زمان، مکان، فضای ظاهری، آرمانها و ویژگیهای ساکنان شهر خیالی آرمانی او نمایان شده است؛ اما سپهری که تحت تأثیر اقامت در شرق و پیشینهٔ کهن ایران زمین است به جهان آرمانی خود با دیدی اساطیری- عرفانی و کل‌نگر می‌نگرد که محوریت آن با پیوند انسان با طبیعت در گذشته‌های بسیار دور است و این امر در فضاسازی، زمان، مکان و حتی ویژگیهای اهالی شهر آرمانی او نمود یافته است. در مجموع باید گفت، آرمانشهر هر دو شاعر بیشتر تصاویری کلی، ذهنی و دست‌نیافتنی است که به‌صورت نمادهایی کلاسیک، کلی و مبهم و تحت تأثیر آرمانهای فردی و روح‌جمعی جوامع خود مطرح شده است؛ و به همین سبب، بیشتر آرمانشهرهایی اتوپیانیسمی و ترسیم‌گر فضاهایی راکد، ایستا و فاقد جنبه‌های انقلابی و ایدئولوژیک است و نظریه‌پردازی نشده است.

پی‌نوشت

1. Tomas More
2. Utopia
3. Paul Michel Foucault
4. Saint Augustinus
5. Karl Heinrich Marx
6. Friedrich Engels

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

7. Francis Bacon
8. Yoshihiro Francis Fukuyama
9. Samuel P. Huntington
10. James Gunn
11. Richard Nelson Frye
12. Jacques Derrida
13. Paul Ricœur
14. Wagner
15. Karl Popper
16. Percy Bysshe Shelley
17. john keats

۱۸. از واقعیت تلخ و خسته‌کننده به تنگ آمده‌ام/ و به سمت خیال نابودکننده بازگشته‌ام// پس مرا رها کن تا با خیالم آرامش یابم/ آه نزدیک بود ناامیدی مرا رها کند// اگر به آرروزها و خیالهای آسمان پناه نمی‌بردم/ و خیال شاعران را برنمی‌گزیدم// غیر آرزوهای آسمانی چیزی به سویم نمی‌آید/ و خیالاتم وهمهای شاعرانه است.

۱۹. ما را ببر ای قایق آرزوی شیرین/ اگرچه پرده‌های تاریکی افتاده باشد/ ما را ببر آنجا که مجهول برایمان می‌خواهد/ ما را ببر در این وجود غم‌انگیز/... و فردا غروب غم و ناراحتی است/ و فردا اشکها تمام می‌شود/ و فریاد مرگ در سکوت عمیق فنا می‌شود.

۲۰. پژواکی گم شده.../ روح و جانم را هر صبح و شبانگاه به سمت خود می‌کشد.../ و پژواکی که هیچ همانندی ندارد/ و گویی گیتاری در پنهانی آن را تقویت می‌کند/ و احساسم که در یک شادی و سرمستی می‌گذرد/ آرزوی آرمانشهر آن را بیحس و بیهوش می‌کند.

۲۱. آرمانشهر آرزویی در خون من است/ با یادش می‌میرم و زنده می‌شوم.

۲۲. آن را شهری از عبیر تصور می‌کنم/ در افقی که در راز آن متحیر شدم// آنجا در طول فضای دور/ ستاره‌ها در جادویش ذوب می‌شوند...// آنجا که بندها و زنجیرها ذوب می‌شوند/ و فکر و اندیشه از اسارت رهایی می‌یابند// آنجا که چشم‌های زندگی می‌خوابند/ آنجا که آرمانشهر امتداد می‌یابد...// و آرمانشهر جایی است که نور در آن جاودان است/ و خورشید در آن غروب نمی‌کند// فضا می‌میرد و مشخص نمی‌شود/ که رنگش و بوی غنچه‌اش چه بود...// آنجا زندگی امتداد جوانی است/ و وجود همگان از خوشی‌هایش آکنده است// آنجا پیوسته بهار بهار می‌ماند.../ من آن را ساحل آرمانشهر می‌نامم.

۲۳. ذلکَ الأُفُق الأزلی/ حیثُ یَعیشُ آبولو الرَقیق (الملائکه،ص۲٤۳).

۲٤. در خواب سوم خود را یافتم/ بر در مرمری بزرگش// آیا واقعا در را می‌بینم؟/ تخته‌هایش با آستری از حریر اشاره می‌کنند.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

۲۵. و زندگیم به بیهودگی گذشت.../ انتظار بر قلبم طولانی می‌شود/ و در دریای ناامیدی اندوهناکی غرق می‌شوم/ سعی می‌کنم دقایقی با چیزی آن را تسلی دهم/ با جنگلی با دره‌ای با سایه انجیری/ سپس خسته می‌شوم و فریاد می‌زنم/ هیچ چیز شبیه یوتوپیا نیست.

۲۶. می‌پرسم تا اینکه سؤال بمیرد/ بر لبانم و سرود خاموش شود/ و آن‌گاه که می‌میرم.. می‌میرم در حالی که قلبم/ با آرمانشهر وعده دیدار دارد.

۲۷. ای چشمه‌ها سرازیر شوید.../... بالای روستای رنجور/ لبریز شو از آهنگها/ بر پهنای دامنه‌ها بین تپه‌ها/ در انحناها و پیچ‌ها/ آنجا که سایه‌ها می‌شکفند (تاج می‌گذارند)/ از زیبایی لبریز شو/ و بنا کن آرمانشهری در کوه‌ها/ آرمانشهری از درختان بلند/ از شرشر آب/ آرمانشهری از نغمه‌ها/ سرشار از زندگی.

۲۸. و بنا کن آرمانشهری از قلبها/ از هر قلبی که کینه‌ها آن را لگد مال نکرده است/ و دستهای رکود آن را آلوده نکرده است.../ که با خطاهای وجود آلوده نگشته است/ از هر قلب مهربانی.../ از هر قلبی که طاقت جمود ندارد/ و نه زنجیر و قیدو بند.

۲۹. ای کاش پیوسته- چنانکه پیش از این بودم- قلبی بودم/ که در آن جز نور و پاکی نیست//... هر آرمانشهری را از دست دادم و الان تصور آن بر روزهای من سخت// ... آن آرمانشهر کودکی بود اگر برگردد اگر خیالی در خوابم نبوده باشد.

۳۰. جاری شو بر خواب رفتگان/ و چرت و خواب ستمکاران را غرق کن.../ بر قلبهایی که اشتیاق را احساس نمی‌کنند.../ بر دستانی که بزرگی را نمی‌فهمند/ بر دوردستها در روستاهای گرسنه جاری شو/ آنجا که پا برهنگان و عریانانند.../ و آنجا که چشم سالها آن را نمی‌بیند/ مگر بدبختی خستگان را.../ قافله‌های گرسنگان/ سراب را جستجو می‌کنند.../ در حالی که خستگی و زحمت او را از زیبایی کوه محروم می‌کند.../ جاری شو روی قبرهای بشر.../ روستا از قدیم پابرجاست/ قصه‌ای است آمیخته با درد.../ روی این قصه پرده عدم بینداز.

۳۱. مرا برگردان ای قایق ناتوانم/ هرگز ساحل زیبا را نخواهیم دید/ مرا به عبادتگاهم برگردان/ زیرا که خسته شدم ای قایق خسته‌ام.../ افق در اطرافمان ابرهایی است/ که ستاره‌ای در آن برای راهنمایی ما نیست.

۳۲. من تنها در سینهٔ دریا هستم ای قایق برگردد/ اکنون بیهوده منتظرم زیرا ستاره‌ای طلوع نمی‌کند.

۳۳. مرا به جهان دوردست ببر/ ای قایق سحرآمیز جاودانه.../ جزیره الهام و وحی/ از دور همچون آرزویی دور می‌درخشد/ شن در رودخانه آن همچون شبنمی است/ که از دجله سرد و خنک می‌چکد/و وقت آن رسیده است که شعر نغمه‌سرایی کند با رویاهایی خندان و سرگردان.../ پس عمر خندید و خوابید/ تند بادهای ناامیدی و شکست/ نا امیدی به مژده‌ها و آرزوها مبدل شد/ پس چه عیدی است.

34- Ovid

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

35- heterotopia

٣٦- ليس له من حدود/ حلّم تحدى الغدا/...لايطيق الجمود/ و لاصرير القيود.

منابع

- ابوحاقه، احمد؛ **الالتزام فی الشعر العربی**؛ بيروت: نشر دار الملايين، ١٩٧٩.
- اصيل، حجت الله؛ **آرمانشهر در انديشه ايرانی**؛ چ٢، تهران: نشر نی، ١٣٨١.
- بارنر، وبكر؛ **تاريخ انديشه اجتماعی**؛ ترجمه علی‌اصغر حميدی؛ تهران: امير كبير، ١٣٥٤.
- براهنی، رضا؛ **طلا در مس** (در شعر و شاعری)؛ ج١، تهران: زرياب، ١٣٨٠.
- بقاعی، ايمان؛ **نازک الملائكه و التغيرات الزمنيه**؛ بيروت: دار الكتب العلميۀ، بی تا.
- بيگدلی، علی؛ **تاريخ سياسی عراق**؛ تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاريخی، ١٣٦٨.
- پوپر، كارل؛ **جامعه باز و دشمنان آن**؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ٣، تهران: خوارزمی، ١٣٨٠.
- ترابی، ضياء الدين؛ **سهرابی ديگر**؛ تهران: نشر دنيای نو، ١٣٧٥.
- ثروت، منصور؛ **آشنايی با مكتبهای ادبی**؛ تهران: سخن، ١٣٨٨.
- جلالی، ميترا؛ **رمز گشايی اشعار سهراب سپهری**؛ همدان: نشر نور علم، ١٣٨٣.
- خليل حجا، ميشال؛ **الشعر العربی الحديث من احمد شوقی إلی محمود درويش**؛ بيروت: دار العوده، ١٩٩٩.
- رامين، علی؛ **مبانی جامعه‌شناسی هنر**؛ تهران: نی، ١٣٨٧.
- رامين، فرح؛« ساختار معرفت در اتوپيای مور و آرمانشهر مهدوی»؛ **فصلنامه علمی- پژوهشی مشرق موعود**، س ٤، ش ١٣، بهار ١٣٨٩؛ ص٥٩- ٨٧.
- ريكور، پل؛« ايدئولوژی و اتوپيا»؛ ترجمه احمد بستانی؛ **نشريه نامه مفيد**، ش ٣١، آذر و دی ١٣٨١؛ ص٨٩- ١٠٤.
- زرق، صلاح؛ نثر ابی العلاء معری؛ بيروت: **دار غريب**، ٢٠٠٦.
- زرقانی، سيدمهدی؛ **چشم‌انداز شعر معاصر ايران**؛ چ٣، تهران: ثالث، ١٣٨٧.
- زرين‌كوب، عبدالحسين؛ **پير گنجه در جستجوی ناكجا آباد**؛ چ٨، تهران: سخن ،١٣٨٩.
- السامرايی، ماجداحمد؛ **نازک الملائكه الموجۀ القلقۀ**؛ بغداد: وزارۀ اعلام، ١٩٧٥.
- سپهری، پريدخت؛ **سهراب مرغ مهاجر**؛ تهران: طهوری، ١٣٧٩ .

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

- سپهری، سهراب؛ **هشت کتاب**؛ تهران: طهوری، ۱۳۸۵.
- سیاهپوش، حمید؛ **باغ تنهایی**؛ چ۳، تهران: نشر نگاه، ۱۳۸۵ .
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ **شعر معاصر عرب**؛ تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- شمیسا، سیروس؛ **نگاهی به سپهری**؛ تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۲.
- شوقی، ضیف؛ **فصول فی الشعر و نقده**؛ قاهره: دار المعارف، ۱۹۷۱.
- عابدی، کامیار؛ **از مصاحبت آفتاب**؛ چ۲، تهران: نشر روایت، ۱۳۷۵.
- عبود، عبده؛ **الادب المقارن (مشکلات و آفاق)**؛ دمشق: اتّحاد الکتّاب العرب، ۱۹۹۹.
- علوش، سعید؛ **مدارس الادب المقارن**؛ المرکز الثقافی العربی: دراسهٔ منهجیّهٔ، ۱۹۸۷.
- عماد، حجت؛ **به باغ همسفران**؛ تهران: نشر کتاب خوب، ۱۳۸۷.
- عماد، حجت ؛ **جهان مطلوب سپهری**؛ تهران: نشر بهزاد؛ ۱۳۷٦.
- گاتری، ویلیام کیت جیمز؛ **جمهوری افلاطون**؛ ترجمه حسن فتحی؛ تهران: انتشارات روز، ۱۳۷۸.
- مانهایم، کارل؛ **ایدئولوژی و اتوپیا** (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت)؛ ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- مرندی، سیدمحمد؛ «آرمانشهر علمی فرنسیس بیکن و داستانهای تخیلی استنلی گرامن و اینبام»؛ **پژوهش ادبیات معاصر جهان**، ش ٦۱، بهار ۱۳۹۰؛ ص ۷۷- ۹٤.
- الملائکه، نازک؛ **دیوان**؛ ج۱و۲، بیروت: دار العوده، ۱۹۸٦.
- مور، توماس؛ **یوتوپیا** (آرمانشهر)؛ ترجمه داریوش آشوری؛ تهران: خوارزمی، ۱۳٦۱.
- ولک، رنه و وارن، آستن؛ **نظریهٔ ادبیات**؛ ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر؛ چ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ویلم برتنز، یوهانس؛ **نظریه ادبی**؛ ترجمه فروزان سجودی؛ چ۲، تهران: مؤسسه انتشاراتی آهنگ دیگر، ۱۳۸۸
- یوسفی، غلامحسین؛ **جهان مطلوب سعدی** (تصحیح بوستان)؛ چ۸، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۱.
- Ashcroft, Bill. *Utopianism in postcolonial literature*. Rutledge Taylor & Francis Grope. London and New York. First Published. 2017.
- Dubois, Diane. *Northrop Frye in Context*. Combridge Scholars Publishing. 2012.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]

- Foucault, M. (1998) '*Different Spaces'*. in J. Faubion (ed.) Aesthetics: the Essential Works, 2. London: Allen Lane.
- Griffin, Michael J. & Moylan Tom. *Exploring the Utopian Impulse* Essay on Utopian Thought and Practice. Peter Lang AG: International Publishers. Bern. 2007.
- Goodwin, Barbara. *The philosophy of Utopia*. Frank Cass Pablisher. Portland. 2001.
- Gunn, James. *The Road of Scintific Fiction from Gilgamesh to Wells*. The Scarecrow Press, Inc. Landan, Maryland and Oxford. 2002.
- Jacoby, Russell. *Picture Imperfect Utopian Thought for an Anti-utopian Age*. Colombia University Press. New York. 2005.
- Laing, Jennifer & Forest, Warwick. *Explorer Travelers and Adventure Tourism*. Channel View Publications. Toronto. 2014.
- Ricoeur, Paul (1991). *From Text to Action Essays in Hermeneutics.*Translated by Kathleen Blamy and John. B Thompson. Northwestern University Press.
- Ritivoi, Andreea Deciu. *Paul Ricoeur* Tradition and Innovation in Rhetorical Theory. State University of New York Press. 2006.
- Sargent, Lyman Tower. *Utopianism* a very short introduction. Oxford University Press. 2010.
- Schonpflug, Karin. *Feminism, Economic and Utopia* Time Travelling Through Paradigms. Routledge Taylor & Francis Group, London & New York. 2008.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2025-07-11]